

با اندکی شکیبایی، در خواهد یافت که تفاوت از نوع بی‌هنجار است یا بهنجار. زبانی که به تدریج از پیچیدگی بیرون می‌آید، مسلماً، از نوع بهنجار و سامان‌مند است و لاجرم درک شدنی و دلپذیر.

سپس دکتر علی خزاعی فر مدیر مجله مترجم سخنرانی خود را با عنوان «ترجمه علم نیست»

ارائه کرد:

علی خزاعی فر

قوله ترجمه علم نیست

این روزها، بخصوص بعد از بوجود آمدن رسمی حوزه مطالعات ترجمه و تأسیس رشته تربیت مترجم در دانشگاهها، صحبت کردن درباره ترجمه صنعت پولسازی شده ولی واقعیت این است که بحث درباره ترجمه قدمت زیادی دارد. لاقفل شش گروه درباره ترجمه صحبت می‌کنند: انسان‌شناسان، فلاسفه، منتقدین ادبی و ادبا، مترجمان، زبان‌شناسان و ترجمه‌شناسان و بالاخره معلمان ترجمه. ما هم در مجله مترجم درباره ترجمه صحبت می‌کنیم. گاهی آموزش می‌دهیم. گاهی ترجمه نقد می‌کنیم. سؤال این است که آنهایی که درباره ترجمه صحبت می‌کنند مبنای حرفشان چیست و ما که درباره ترجمه صحبت می‌کنیم، مبنای حرفمان چیست؟

آنچه مسلم است این است که ترجمه علم نیست. هم در عمل ترجمه، فردیت مترجم دخالت دارد. چون به طرق مختلف می‌توان متنی را درست ترجمه کرد، و هم صحبت کردن درباره ترجمه نمی‌تواند مبنایی علمی و کاملاً ابزکتیو داشته باشد. البته هر کس که درباره ترجمه حرف می‌زند، معمولاً استدلال هم می‌کند. در واقع قوت هر حرف به قوت استدلال بستگی دارد. استدلالها هم مبنایی مختلفی دارند. مبنای تجربی، عقلی، فرهنگی، تاریخی، حقوقی و اخلاقی. در اینجا به اختصار به چند نمونه از این مبنایی اشاره می‌کنم.

مبنا ممکن است ترجمه مترجمان خوب و سرشناس باشد. این مبنا اگر چه خوب است اما کاملاً بدون اشکال نیست. بزرگان ترجمه روش‌های متعددی بکار می‌برند. کسانی که بزرگ بنظر می‌رسند، شاید در نگاهی دیگر یا در زمانی دیگر آنقدر هم بزرگ نباشند. شاید هم همان بزرگان اگر در شرایط دیگری ترجمه کنند، جور دیگری بنویسند. مبنا ممکن است اخلاق باشد و معمولاً اخلاق به معنی تعهد به لفظ و شیوه بیان نویسنده تعبیر می‌شود. تعهد به نویسنده خوب است به شرط اینکه با دیگر تعهدات مترجم تضاد پیدا نکند. ثالثاً، از کجا معلوم تعهد به لفظ و شیوه بیان نویسنده خدمت به او بحساب بیاید. شاید مترجم تشخیص بدهد که با کمی آزادی خدمت بیشتری به نویسنده می‌توان کرد. مبنا ممکن است خواننده باشد. البته خوب است که مترجم خواننده را هم به عنوان یکی از عوامل موثر در انتخاب شیوه کار خود لحاظ کند، اما خواننده‌مداری هم بدون آفت نیست. ممکن



۴۱۸

● علی خزاعی فرگفت: ترجمه علم نیست. هم در عمل ترجمه، فردیت مترجم دخالت دارد. چون به طرق مختلف می‌توان مثنی را درست ترجمه کرد، و هم صحبت کردن درباره ترجمه نمی‌تواند... (عکس از جواد آشتیاری).

است مبنای قصد ناشر باشد. مبنای ممکن است نظریه‌ای باشد که در جایی دیگر مقبولیت یافته است. این هم مصیبتی است. هیچ نظریه ترجمه نمی‌تواند بی‌ارتباط با وضعیت زبان مادری و جایگاه ادبیات ملی باشد. البته هر کس که درباره ترجمه حرف می‌زند یا نظر یا نظریه می‌دهد، بالاخره به یکی یا همه این مبانی استناد می‌کند، اما فرق میان نظریه‌ها در اولویاتی است که برای این عوامل قایلند. ما هم در محله مترجم برای حرفهایمان مبنایی داریم و آن زبان فارسی است. اعتقاد داریم اگر ترجمه بر این مبنا صورت بگیرد، عوامل دیگر هم بناچار لحاظ می‌شود. به نظر ما ترجمه یعنی فارسی‌گردانی در معنی واقعی کلمه. این نظریه مثل هر نظریه دیگر اصطلاحات خاصی دارد که در اینجا به اختصار به چندتای آنها اشاره می‌کنم.

اولین اصطلاح، تعبیر منظر یا پرسپکتیو است. ترجمه از منظر زبان فارسی انجام می‌شود، نه از منظر متن اصلی. هر جمله باید پرسپکتیو فارسی داشته باشد. بسیار پیش می‌آید که جمله‌ای را در ترجمه می‌خوانیم ولی معنی جمله را در خواندن اول نمی‌فهمیم. مجبوریم دوبار یا چند بار بخوانیم تا جمله را بفهمیم. اصل جمله ایرادی ندارد چون در زبان مربوطه از منظر همان زبان نوشته شده. اشکال آنجاست که مترجم پرسپکتیو جمله در زبان را یکسان فرض کرده. بجز در موارد استثنا، هیچ نویسنده‌ای مایل نیست خواننده در خواندن و درک جمله بی‌جهت به زحمت بیفتد این کار هم در تالیف هم در ترجمه نقض غرض است. متأسفانه ترجمه‌ها پر است از جملاتی که از منظر متن اصلی نوشته شده‌اند.

از دیگر اصطلاحها، قابلیت‌ها و محدودیت‌هاست. ترجمه باید براساس قابلیت‌ها و محدودیت‌های زبان فارسی نوشته شود. قابلیت‌ها امکان خلاقیت و امکان هنجارشکنی را ایجاد می‌کنند و محدودیت‌ها اجتناب‌ناپذیرند چون همین محدودیت‌هاست که میان زبانها تمایز ایجاد می‌کند. همچنین در این نظریه قایل به دو نوع بسط زبانی هستیم، بسطی که فارسی‌پذیرای آن است. بسطی که در نتیجه خلاقیت‌های زبانی و هنجارشکنی‌های قایل قبول بوجود می‌آید. یک نوع بسط هم هست که از طریق ترجمه صورت می‌گیرد. بسیاری از بسط‌هایی که از طریق ترجمه صورت می‌گیرد، قابل قبولند اما متأسفانه همه موارد بسط چنین نیست. و بالاخره در این نظریه، فارسی‌گردانی کار دشواری تعریف می‌شود، کاری که به هیچ وجه از تالیف آسان‌تر نیست و مترجم فردی است که هم می‌تواند قالب‌ها را بشکند هم قالب‌های جدید بریزد. متأسفانه ما ترجمه را کاری سهل پنداشته‌ایم و به هر کس به صرف علاقه جواز ترجمه می‌دهیم. این بود خلاصه‌ای از مبانی فکری ما در محله مترجم. و اما چرا فارسی را مبنای نظر و نظریه خود قرار داده‌ایم داستان دیگری دارد که باید به تفصیل درباره آن صحبت کنیم.

سخنران بعدی دکتر فرزانه فرحزاد استاد دانشگاه درباره «نقد ترجمه» چنین گفت:

فرزانه فرحزاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدا

سلام،

ابتدا می‌خواهم به آقای دکتر خزاعی فر و همکاران ایشان در مجله مترجم تبریک بگویم و بعد هم می‌خواهم از آقای دهباشی تشکر کنم که مثل همیشه بانی خیر بوده‌اند و با تشکیل این جلسه فرصتی فراهم آورده‌اند برای قدردانی از زحمات کسانی که در این سالها، به رغم دشواریها، در این مجله قلم زده‌اند و تجربه‌ها و اطلاعات خود را از طریق این مجله در اختیار همگان قرار داده‌اند.

آن چه که تاکنون در حوزه نقد ترجمه به طور مستقیم یا تلویحی در مجله مترجم مطرح شده، غالباً تا آن جا که به خاطر دارم، نقد زیبایی‌شناختی است که به حق در ترجمه ادبیات جایگاه خاص دارد. موضوعی که می‌خواهم امروز در این جا مطرح کنم، نگاهی دیگر به نقد ترجمه است، که شاید در کنار نگاه زیبایی‌شناختی مجله مترجم، بتواند راه تازه‌ای را در این زمینه بگشاید. ابتدا باید بین نقد و سنجش کیفیت (یا ارزشیابی) ترجمه تفاوت قائل شویم. سنجش با درست و غلط، خوب و بد سر و کار دارد، با محک زدن، با قضاوت در مورد کیفیت، و مسائلی از این دست. پس عمدتاً با متن سر و کار دارد و محدود به مقابله است. یعنی متن مقصد را در مقایسه با متن مبدأ محک می‌زنیم و آن را در چارچوب غلط و درست / خوب و بد نگاه می‌کنیم. اساس سنجش، مفهوم «معادل» است، که خود مفهوم ثابتی نیست و تعریف آن از متن به متن، ژانر به ژانر و دوره به دوره تغییر می‌کند. سنجش ترجمه غالباً فاقد چارچوب نظری است و از این رو معیار ثابتی ندارد.

نقد ممکن است از متن و مقابله شروع شود ولی به آن محدود نمی‌شود. با غلط و درست سر و کار ندارد، بلکه بیشتر به این توجه دارد که هر انتخاب و ازگانی و نحوی چه تأثیری در خواننده و جامعه یا جوامع مقصد دارد.

در این جا رابطه متن مقصد، که ترجیح می‌دهم به پیروی از پوپویچ آن را «متن پسین» (Metatext) بنامم با متن مبدأ، که باز به پیروی از پوپویچ آن را «متن پیشین» (Prototext) می‌نامم، رابطه «معادله» نیست. یعنی متن پسین معادل متن پیشین نیست، بلکه تنها از طریق بینامتنیت با آن مرتبط است. به عبارت دیگر، هر دو در زنجیره متن‌هایی قرار دارند که از لحاظ محتوایی و تاریخی با یکدیگر ارتباط دارند، و یکی الزاماً پیش از دیگری پدید آمده است. مثلاً اگر متن پیشین در حوزه فلسفه است، با همه متن‌های فلسفه که تاکنون به زبان مبدأ نوشته شده ارتباط بینامتنی دارد و این ارتباط، «درون زبانی» است و بومی. هنگامی که این متن به زبان مقصد ترجمه می‌شود، به زبان